

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دیمیتریس کنستانتاکوپولوس
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: طاهر باختری
۱۵ می ۲۰۲۵

از جنگ علیه روسیه تا جنگ علیه چین. «ناسیونالیسم» امریکائی در برابر روسی



تحلیل تعرفه‌های فوق‌العاده بالا بر چین، که اساساً به معنای مختل کردن تجارت بین دو اقتصاد بزرگ جهان است، به منزله آغاز جنگ ایالات متحده علیه «امپراتوری میانه» (Empire du Milieu) است. این جنگ مشابه جنگی است که ایالات متحده در اوکراین علیه روسیه آغاز کرد، با این تفاوت که این بار از ابزارهای اقتصادی استفاده می‌کند. حداقل هدف این جنگ متوقف کردن توسعه اقتصادی، نظامی و فناوری چین است، که – مانند احیای روسیه و سلاح‌های هسته‌ای آن در صحنه بین‌المللی – انحصار سلطه ایالات متحده و غرب بر جهان را زیر سؤال می‌برد، همانطور که آن‌ها پس از فروپاشی («خودکشی») اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به دنبال تثبیت آن بودند. حداقل هدف این عملیات، تجزیه وحدت نیروهای اجتماعی چین و حزب کمونیست حاکم، سرنگونی نظام اقتصاد برنامه‌ریزی شده آن و در صورت امکان، تجزیه کشوری است که در حال حاضر بزرگترین تهدید اقتصادی برای قدرت مطلق بین‌المللی سرمایه‌داری غربی محسوب می‌شود.

واشنگتن در جنگ خود علیه چین، همانند جنگ علیه روسیه، به دنبال جلب حمایت سایر کشورهای جهان، به ویژه در اروپا و شرق آسیا است. دولت آمریکا همچنین به وضوح اعلام کرده است که هرگونه مذاکره با هر کشوری در مورد تعرفه‌ها محدود به مسائل اقتصادی نخواهد بود. برای دولت ترامپ، هرگونه کاهش تعرفه‌ها مستلزم آن است که کشورها

«در مسائل اقتصادی و امنیت ملی با ایالات متحده همسو شوند.» به عبارت دیگر، آن‌ها باید طرف خود را انتخاب کنند. «هر کس با ما نیست، علیه ماست.»

رهبری اتحادیه اروپا، که به جای سیاستمداران جدی از افراد بی‌کیفیت، فاسد و وابسته تشکیل شده است که به نوعی توسط بانکداران و لابی‌های مختلف «منصوب» شده‌اند، متأسفانه به نظر می‌رسد آماده است تا کورکورانه امریکا را در جنگ علیه چین دنبال کند، همانطور که در مورد روسیه این کار را کرد. ما امیدواریم که اشتباه ما ثابت شود و شاهد ظهور نیروهای جدیدی در قاره اروپا باشیم که سیاستی مشابه دیدگاه دوگل را دنبال کنند و از تسلیم شدن در برابر ماجراجویی مخرب و گانگستری امریکا، که حتی به منافع اروپا نیز آسیب می‌رساند، خودداری کنند. ایده یک محور متشکل از پاریس، برلین، مسکو و بیجینگ، که زمانی توسط نخست وزیر سابق فرانسه، دومینیک دو ویلپن، پیشنهاد شد، شاید تنها ایده‌ای باشد که راه خروجی را برای اروپا ارائه می‌دهد و از صلح جهانی حمایت می‌کند. برخی ممکن است استدلال کنند که این ایده در شرایط کنونی غیرمنطقی است. اما غیرمنطقی بودن نه در این ایده، بلکه در سیاستی است که اروپا امروز در حال اجرای آن است. تنها بازگشت به فلسفه دوگل، برانت، پالمه، مورو و آ. پاپاندرئو می‌تواند راه نجاتی را برای «قاره پیر» ارائه دهد.

سیاست خارجی و نظامی ترمپ

ما در مجموعه‌ای از مقالات، حتی پیش از اعلام تعرفه‌های ترمپ، سیاست خارجی و نظامی رئیس جمهور امریکا را بررسی کردیم.

تناقضات موجود در سیاست ترمپ از این دیدگاه حمایت می‌کند که هدف او، به همراه جناح سرمایه بزرگ که حول او و آقای نتانیاهو گرد آمده‌اند، یک عقب‌نشینی ستراتیژیک است. آن‌ها متوجه شده‌اند که غرب قادر به دستیابی به اهدافی نیست که هنگام تحریک و مشارکت در جنگ اوکراین دنبال می‌کرد – یعنی بازپس‌گیری دونباس و کریمه، سرنگونی دولت روسیه و تجزیه روسیه. ادامه جنگ منابع قابل توجهی را از دیگر «جبهه‌ها» جذب می‌کند و در عین حال روند رهائی جنوب جهانی از «غرب جمعی»، به ویژه دالر، ابزار اصلی تأمین مالی مجدد اقتصاد ایالات متحده را تقویت می‌کند.

بنابراین، این نیروها قصد دارند فصل اوکراین را با حداقل خسارت و دستاورد (فلزات کمیاب خاکی) ببندند و بر جنگ علیه چین، که قوی‌ترین رقیب اقتصادی و فناوری غرب است، تمرکز کنند. آن‌ها در روزهای اخیر، حتی بدون انتظار برای برقراری صلح در اوکراین، جنگ را آغاز کرده‌اند.

آن‌ها این جاه‌طلبی‌ها را پنهان نکرده‌اند. معاون رئیس جمهور ترمپ، جی‌دی ونس (که زمانی ترمپ را قبل از پیوستن به اردوگاهش «هیتلر امریکا» نامیده بود)، توضیح داده است که رئیس جمهور امریکا فصل اوکراین را خواهد بست تا بر چین تمرکز کند، در حالی که به وضوح اعلام کرده است که با ایران نیز برخورد خواهد کرد. جناح ترمپ در آستانه جنگ با چین، طبیعتاً به دنبال تأمین «پشت جبهه» خود در قاره امریکا است، در حالی که نتانیاهو، چهره کلیدی پشت پرده انتخاب مجدد ترمپ، قصد دارد با کمک ترمپ کل خاورمیانه را «ببلعد» – یک نقطه ضعف برای روسیه، آسیای مرکزی و در نهایت چین. در حال حاضر، سوریه که توسط ترکیه و القاعده با همدستی غرب و اسرائیل اشغال شده است، به عنوان یک پایگاه عالی برای آغاز حملات در سراسر اوراسیا عمل می‌کند. تصادفی نیست که ترمپ به اردوغان برای دستیابی به چیزی که هیچ کس در ۲۰۰۰ سال گذشته انجام نداده بود تبریک گفت: اشغال سوریه با کمک جهادی‌ها. این تبریک‌ها کیفیت رهبری کنونی در ایالات متحده و ترکیه (و اسرائیل، که

اکنون نسل‌کشی در فلسطین را تشدید می‌کند – نسل‌کشی که نه تنها فلسطینی‌ها را نابود می‌کند بلکه پایه اخلاقی کل بشریت را، تا زمانی که هیچ اقدام مؤثری برای متوقف کردن آن انجام نشود، از بین می‌برد را نشان می‌دهد.

بلوک ترمپ (و نتانیاهو) همچنین به دنبال از بین بردن اتحاد‌های روسیه با ایران، چین، کوریای شمالی، بریکس و هر ایده‌ی جایگزینی دالر است. آن‌ها حتی ممکن است تلاش کنند فریب آشتی ایالات متحده و شوروی در سال ۱۹۸۹ را تکرار کنند، این بار با استفاده از «وطن‌پرستی» و «ناسیونالیسم» به عنوان چسب، به جای دموکراسی و رفاه ادعائی (همه می‌دانیم که چگونه پایان یافت). اما «وطن‌پرستی» و ناسیونالیسم امریکائی («اول امریکا») امپریالیستی است و هدف آن تسلط جهانی ایالات متحده است که برای بقای سرمایه‌داری ایالات متحده ضروری است. وطن‌پرستی و «ناسیونالیسم» روسی عمدتاً واکنش‌های دفاعی به حمله مداوم غرب به فضای شوروی/روسیه است. شباهت‌های بین این دو فقط سطحی است. گرایش ایالات متحده به امپریالیسم نتیجه ایده‌های طبقه حاکم آن، چه «جهان‌گرا» و چه «ملی‌گرا» نیست. این گرایش در خود نظام اقتصادی ایالات متحده نهفته است که برای جلوگیری از فروپاشی، به انتقال مداوم مازاد اقتصادی از بقیه جهان نیاز دارد. بیش از یک قرن است که این را می‌دانیم. نیاز ارگانیک به بهره‌برداری از بازارهای جدید و منابع، ریشه اصلی دو جنگ جهانی، جنگ سرد و جنگ‌های امروز علیه روسیه، چین و مردم خاورمیانه و جنوب جهانی است.

رهبری کنونی روسیه می‌داند که با معرفی خود به عنوان مدافع «اکثریت جهانی» چقدر سود برده است. موفقیت روسیه در برابر ناتو، قوی‌ترین اتحاد نظامی و اقتصادی تاریخ بشر، از نظر بی‌اثر کردن اهداف آن، بدون شک ناشی از کیفیت بالای ستراتیژی نظامی شوروی است که نیروهای مسلح روسیه از ارتش سرخ به ارث برده‌اند. جنگ، همانطور که کلاروزویتز تعریف کرد، همچنان ادامه سیاست است، بنابراین موفقیت روسیه نیز بازتاب حمایت اکثریت جامعه روسیه است که قضاوت کرد که نمی‌تواند اجازه دهد میهنش جنگ را ببازد. بدون چنین حمایتی، موفقیت غیرقابل تصور بود. اما این موفقیت همچنین نتیجه این واقعیت است که اکثریت کشورهای جهان از غرب جمعی علیه روسیه حمایت نکردند و تحریم‌هایی اعمال نکردند.

آن‌ها به این دلیل اینگونه عمل کردند که از مداخلات مداوم ایالات متحده و سایر قدرت‌های غربی در سراسر جهان خسته شده‌اند. آن‌ها به این دلیل اینگونه عمل کردند که متوجه شدند اگر ناتو بتواند روسیه را شکست دهد و تجزیه کند و دولت آن را سرنگون کند، هیچ شخص، ملت یا قاره‌ای نمی‌تواند احساس امنیت کند. روسیه سرمایه سیاسی عظیمی در سراسر جهان، به جز در غرب، و حتی برخی از بخش‌های افکار عمومی غرب که امروزه فاقد بیان سیاسی رضایت‌بخش هستند، به دست آورده است. نمی‌تواند اجازه دهد آن را از دست بدهد.

مسکو دلایل موجهی برای بررسی نیات ترمپ در اوکراین و بهره‌برداری از هرگونه روزنه‌ای که ممکن است تلاش کند، دارد. اما نمی‌تواند رؤیاهای «ترمپیست‌ها» را برآورده کند و با آن‌ها علیه چین متحد شود. زیرا می‌داند که اگر اتحاد‌های خود را از بین ببرد، براحتی قادر به بازسازی آن‌ها نخواهد بود. علاوه بر این، پیروزی غرب بر چین، روسیه را در موقعیتی ناامیدکننده قرار می‌دهد. نباید فراموش کنیم که در حالی که واشنگتن ممکن است در اوکراین «آشتی‌جویانه» به نظر برسد (باید دید که این چقدر واقعی است)، اروپا را به سمت تسلیح بیش از حد سوق می‌دهد، بزرگترین بودجه نظامی تاریخ خود را ارائه کرده و علاقه‌مند به یک «جنگ ستارگان» جدید است.

یک مشکل بزرگ و یک فرصت بزرگ

با بازگشت به جنگ تجاری اعلام شده توسط ایالات متحده علیه چین، این تحولات بیجینگ و همچنین روسیه، سازمان همکاری شانگهای، بریکس و کل جنوب جهانی را با مشکل پیشنهاد و مبارزه برای یک نظم اقتصادی جهانی دموکراتیک، عادلانه، زیست‌محیطی و اجتماعی جدید مواجه می‌کند. چنین نظامی به بشریت اجازه می‌دهد تا به طور مسالمت‌آمیز به سوی شکل بالاتری از تمدن تکامل یابد و از تلاش برای تحمیل یک دیکتاتوری تمامیت‌خواه جهانی سرمایه‌داری امریکائی و غربی بر همه ملت‌های جهان جلوگیری کند.

این همچنین مشکلی برای هر نیروی در اروپا است که خارج از کنترل سرمایه مالی و ایالات متحده و ناتو باقی مانده است.

مشکل عظیم است، اما فرصت نیز همین‌طور.